

نقدی بر آئین دادرسی دادسرا و دادگاه انتظامی سردفتران و دفترباران

✍️ خسرو عباسی داکانی^۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. سردفتر اسناد رسمی ۱۰۶ تهران و عضو هیأت تحریریه مجله کانون.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقدی بر آئین دادرسی دادسرا و دادگاه انتظامی سردفتران و دفتریاران

تاریخچه بحث

اولین قانون مربوط به ثبت اسناد در تاریخ ۱۲۹۰/۲/۲۱ خورشیدی مصادف با ۱۲ شهر جمادى الأولى سال ۱۳۲۹ هجری قمری به تصویب مجلس شورای ملی رسید. قانون مزبور در واقع اولین قانون مربوط به ثبت رسمی اسناد در کشور بود که حتی جلوتر از تصویب قانونی راجع به ثبت املاک در کشور به تصویب رسیده است و شاید بتوان گفت به دلیل اهمیت موضوع ثبت اسناد قانونگذار وقت تصویب قانونی در این خصوص را بر تصویب قانون دیگری در خصوص ثبت املاک مقدم دانسته و ترجیح داده است. قانون مزبور دارای گرایش‌های شدید دولتی بوده و موضوع ثبت اسناد در قالبی دولتی پایه‌ریزی شده بود و مسئولان دفاتر ثبت اسناد که (مباشر ثبت) نامیده می‌شدند در واقع به نوعی کارمندان و مستخدمان دولت محسوب می‌شدند و محل استقرار دفاتر مزبور نیز در ساختمانهای دولتی متعلق به وزارت دادگستری قرار داشت و اداره ثبت اسناد نیز به صورت کنونی گسترده نشده بود و در واقع محل بایگانی راکد اسناد محسوب می‌شد که وظیفه نگهداری از دفاتر اسناد ثبت شده و حواشی آن را عهده‌دار بود.

مباشران ثبت و مدیران ثبت تحت اداره و نظارت محکمه ابتدایی بودند که در حوزه آن قرار داشتند و محکمه ابتدایی توسط اعضاء خود و یا توسط مأموران

مخصوص دفاتر اشخاص مذکور را تفتیش می‌نموده و گزارش آن را به رئیس محکمه استیناف و نسخه دیگر را به وزارت عدلیه ارسال می‌نمود. اشخاص مزبور و دفتردار کل در مورد تقصیرات راجع به شغل خودشان موافق قوانینی که برای صاحب منصبان و مستخدمان عدلیه مقرر بود مورد مؤاخذه قرار گرفته و در صورتی که خیانت یا جنایتی از آنها ناشی می‌شد موافق قوانین به محکمه صالحه جلب و محاکمه می‌شدند. در صورتی که رفتاری از ایشان مشاهده می‌شد که شایسته مقام ایشان نبود موضوع توسط رئیس محکمه ابتدایی یا مدعی‌العموم آن محکمه به محکمه ابتدایی پیشنهاد می‌شد و محکمه مذکور بعد از اخذ توضیح از متهم و رسیدگی در جلسه اداری محکمه رأی خود را در ابقاء یا انفصال مباشر یا مدیر ثبت اظهار می‌داشت. رأی صادره به انضمام پرونده به دادگاه استیناف ارسال می‌شد رئیس محکمه مزبور رأی خود را ضمیمه رأی محکمه بدوی نموده مراتب را به وزارت عدلیه پیشنهاد می‌نمود. انفصال محکوم منوط به صدور حکم وزیر عدلیه بود و حکم وزیر عدلیه قابل شکایت نبود. رسیدگی به شکایات واصله از مباشران یا مدیر ثبت راجع به امتناع از وظایف قانونی خود و یا ثبت اسناد و یا اسناد ثبت شده در محکمه ابتدایی محل وقوع مباشران و یا مدیر ثبت به عمل می‌آمد. شکایت نامه از مباشران و یا مدیران ثبت باید در مدت دو هفته از تاریخ وقوع ماده شکایت به محکمه ابتدایی داده می‌شد. یک نسخه از شکایت‌نامه به خود مشتکی عنه و دیگری به محکمه ابتدایی داده می‌شد و مشتکی عنه مکلف بود در مدت یک هفته با توضیحاتی که لازم می‌دانست به محکمه متبوعه بفرستد. محکمه مزبور در صورت لزوم طرفی را که با شاکی در معامله یا ترتیب سندی شرکت داشته از شکایت مطلع نموده ضمناً روز رسیدگی را اعلام می‌داشت.

همچنین به ادعای خسارت از مباشر و مدیر ثبت و معاون او در محکمه

ابتدایی متبوعه آنها رسیدگی می‌شد.^۱

پس از گذشت حدود ده سال از اجرای آن، قانون مزبور منسوخ و قانون دیگری در تاریخ ۲۱ حمل ۱۳۰۲ به صورت آزمایشی به تصویب کمیسیون قوانین عدلیه مجلس رسیده و جایگزین آن گردید که برخلاف قانون قبلی هم به موضوع ثبت اسناد و هم به موضوع ثبت املاک پرداخته بود. به موجب این قانون ثبت اسناد اختیاری اعلام گردید مگر در موارد متعددی که در ماده ۶۷ قانون مزبور مقرر شده بود. اداره ثبت اسناد و املاک به موجب همین قانون تأسیس گردید که یکی از ادارات مستقل مرکزی وزارت عدلیه محسوب می‌شد. هر یک از دوائر ثبت اسناد و املاک مشتمل بود بر یک شعبه ثبت که در تحت اداره یک نفر رئیس شعبه توسط مأمورین متخصص این کار (مباشران ثبت) اداره می‌شد و یک شعبه ضبط. مباشران ثبت نمی‌توانستند خارج از حوزه محکمه ابتدایی که در آن مأمورین داشتند وظایف خود را انجام دهند. مباشران ثبت جزء مستخدمان دولت محسوب می‌شدند که در تحت نظارت رئیس کل اداره ثبت اسناد و املاک بودند. رئیس کل اداره ثبت حق نظارت خود را مستقیماً و یا به توسط مدیران دوائر ثبت اسناد و املاک ایالتی و ولایتی به موقع اجراء می‌گذاشت و همچنین می‌توانست اجرای تحقیقات راجعه به تخلفات مرئوسین خود را به رؤسای اول محاکم استیناف یا مدعیان عمومی محاکم مزبور و یا رؤسای محاکم ابتدایی و یا مدعیان عمومی محاکم مزبور ارجاع نماید ولی قضات و صاحب منصبان مزبور نمی‌توانستند

۱. در رابطه با تخلفات انتظامی کارشناسان رسمی دادگستری تا قبل از تصویب لایحه قانونی استقلال کانون کارشناسان رسمی دادگستری مرجع تعقیب انتظامی کارشناسان رسمی مطابق ماده ۱۹ قانون راجع به کارشناسان رسمی مصوب ۱۳۱۷/۱۱/۲۳ اداره فنی دادگستری بود که براساس مواد ۳ به بعد آئین‌نامه مواد الحاقی به آئین‌نامه کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۴۱/۴/۱۸ در صورت کسب اطلاع از تخلف کارشناس مکلف بود تقاضای تعقیب او را از دادگاه شهرستان محل وقوع تخلف بنماید.

مستقیماً اقدام به تحقیق نمایند مگر مدعیان عمومی آن هم در صورتی که مستخدمان اداره ثبت اسناد و املاک متهم به ارتکاب جنحه و یا جنایت باشند. در این صورت نیز مدعیان عمومی باید فوراً رئیس کل ثبت را مطلع می‌نمودند و مطابق ماده ۲۴ قانون مزبور محاکمه اداری کلیه اعضاء و مستخدمان اداره مزبور مطابق مقررات قانون استخدام کشوری بود. برابر مواد ۲۹ و ۳۰ هرگاه اجزای اداره ثبت مبلغ حق‌الثبت را عمداً کمتر از تعرفه مقرر اخذ می‌نمودند، دفعه اول دو برابر، دفعه دوم سه برابر، دفعه سوم چهار برابر آنچه کسر گرفته بودند از حقوق آنها اخذ و به خزانه دولت واریز می‌شد و دفعه چهارم علاوه بر مجازات مقرر برای دفعه سوم از شغل خود نیز منفصل می‌شدند و یا اگر معلوم می‌شد که تمام یا قسمتی از وجوه دولتی را تصاحب و یا تلف نموده و یا اینکه علاوه بر تعرفه مقرر وجهی اخذ نموده و به حساب نیاورده‌اند علاوه بر استرداد وجوه مزبور و انفصال دائم از خدمات دولتی به مجازات خیانت در امانت محکوم و اگر وجه زائد را اخذ و به حساب دولت آورده بودند به علاوه استرداد وجه به یک سال انفصال موقت از خدمت نیز محکوم می‌شدند. همچنین برابر ماده ۳۱ هرگاه اجزای اداره ثبت دستورالعمل‌های وزارت عدلیه را در ترتیب نگهداری دفاتر و غیره رعایت نمی‌نمودند، دفعه اول ثلث مقرری یک‌ماهه آنان و دفعه دوم تمام مقرری یک‌ماهه آنان کسر و در دفعه سوم شش‌ماه از خدمت منفصل می‌شدند. و در ماده ۳۲ مقرر شده بود که در مورد تقصیراتی که مجازات آنها به موجب آن قانون معین نشده بود اجزاء اداره ثبت اگر مرتکب جرم عمومی و یا تقصیر اداری می‌شدند موافق مقررات قانون جزای عمومی و یا قانون استخدام کشوری مورد تعقیب و مجازات قرار می‌گرفتند. و در ماده ۱۰۰ نیز مقرر شده بود که هرگاه سندی به واسطه تقصیر و یا غفلت مباشر ثبت از اعتبار می‌افتاد مباشر مذکور باید علاوه بر مجازات‌های مخصوصه مقرر از عهده خسارات وارده نیز برمی‌آمد.

قانون ثبت اسناد و املاک، مصوب سال ۱۳۰۲

یکی از نکات جالب توجه در قانون مزبور آن است که هرچند به موجب ماده ۶۷ قانون مزبور ثبت اسناد اختیاری اعلام شده است ولیکن در ادامه مواردی را بیان نموده که ثبت اسناد در موارد مزبور اجباری می‌باشد.

در ادامه موارد مذکور را مرور می‌نماییم که خالی از فایده نمی‌باشد.

۱ - اجازه و یا امتیازاتی که از طرف دولت نسبت به عین و یا منافع اراضی و یا ابنیه و یا سواحل و یا دریاچه‌ها و یا مرداب‌ها و یا شطوط و غیره و همچنین کلیه امتیازات دیگری که از طرف دولت داده می‌شود.

۲ - کلیه نقل و انتقالات راجعه به عین و یا منافع املاکی که قبلاً در دفتر املاک ثبت شده است.

۳ - کلیه نقل و انتقالات راجعه به حقوقی که قبلاً در دفتر املاک ثبت شده است.

۴ - کلیه نقل و انتقالات راجعه به عین اموال غیرمنقول دولت و ایالات و ولایات و بلوکات و بلدیها

۵ - کلیه کنترات‌ها و قراردادهای راجعه به معاملات که یک طرف آن دولت و یا ایالت و یا ولایت و یا بلوک و یا بلدیها است.

۶ - کلیه فرامین متعلقه به امتیازات دولتی که به اشخاص داده می‌شود.

۷ - وقف نامه‌های راجعه به املاکی که قبلاً در دفتر املاک ثبت شده است.

۸ - اجاره‌نامه‌های راجع به املاک موقوفه در صورتی که مدت آنها بیش از ده سال باشد.

در تاریخ ۱۳۰۶/۱۱/۲۱ نیز قانون ثبت عمومی املاک و مرور زمان به تصویب مجلس رسید که تنها به مسأله ثبت اجباری املاک مربوط می‌شد و در رابطه با ثبت اسناد هیچ‌گونه مقرراتی دربرنداشت. همچنین در تاریخ ۱۳۰۷/۵/۱۰ قانون

اصلاح ماده اول قانون مزبور به تصویب مجلس و در تاریخ ۱۳۰۷/۱۰/۶ قانون متمم قانون ثبت املاک به تصویب کمیسیون قوانین عدلیه در مجلس رسیدند که تنها به مسائل مربوط به ثبت عمومی و اجباری املاک نظر داشتند و هیچ‌گونه مقرراتی در خصوص ثبت اسناد دربرداشتند.

قانون تشکیل دفاتر اسناد رسمی، مصوب سال ۱۳۰۷

اولین قانون مربوط به دفاتر اسناد رسمی تحت عنوان «قانون تشکیل دفاتر اسناد رسمی» در تاریخ ۱۳۰۷/۱۱/۱۳ خورشیدی به صورت آزمایشی به تصویب کمیسیون عدلیه مجلس شورای ملی رسید. و مقرر شد در نقاطی که وزارت عدلیه مقتضی بداند برای ترتیب اسناد رسمی دفاتر رسمی به عده کافی معین نموده و حوزه صلاحیت هر یک از دفاتر اسناد رسمی را نسبت به ثبت معاملات و تعهدات مربوط به عین یا منافع عین غیرمنقول نیز معین و اعلام نماید. در این قانون صاحب دفتر دیگر کارمند و مستخدم دولت محسوب نمی‌شد و هر دفتر از یک نفر «صاحب دفتر» و یک نفر نماینده اداره کل ثبت تشکیل می‌شد. قانون مزبور قانون ناقصی بود که هیچ‌گونه مقرراتی در باب تعقیب و مجازات انتظامی سردفتران و دفتریاران نیز در آن پیش‌بینی نشده بود و تنها در ماده ۱۸ آن مقرر شده بود که قوانین مربوط به ثبت اسناد جز مواد راجع به موضوعاتی که در مورد آنها به موجب این قانون ترتیب خاصی معین شده برای دفاتر اسناد رسمی نیز لازم‌الرعایه می‌باشد.

یکی از نکات جالب توجه در قانون مزبور آن است که در ماده ۱۳ مقرر شده بود که بابت حق‌الثبت اسناد از قرار هر تومان نیم شاهی دریافت خواهد شد و در ماده ۱۴ مقرر شده بود که نصف عایدات حاصله از حق‌الثبت متعلق به صاحب دفتر بوده و نصف دیگر متعلق به اداره ثبت می‌باشد و اگر سهم ماهیانه صاحب دفتر کمتر از سی تومان در ماه می‌شد اداره ثبت مکلف بود تا در هر ماه سهم او

را تا سی تومان تکمیل نماید. در تبصره همان ماده مقرر شده بود که حق التحریری که صاحب دفتر دریافت می نماید مربوط به دولت نمی باشد یعنی دولت در آن دخالتی نمی کرد و موضوع به روابط فیما بین صاحب دفتر و ارباب رجوع مربوط می شد.

پس از آن با نسخ قوانین قبلی ثبتی؛ قانون ثبت اسناد و املاک در تاریخ ۱۳۰۸/۱۱/۲۱ به تصویب مجلس شورای ملی رسید که هم به موضوع ثبت عادی املاک و هم به موضوع ثبت عمومی املاک و هم به موضوع ثبت اسناد پرداخته بود. و در ماده یک آن مقرر گردید در هر حوزه ابتدایی به اقتضاء اهمیت محل یک اداره یا دائرة ثبت اسناد و املاک تأسیس می شود. و مدیران و نمایندگان ثبت و مسئولان دفاتر جز در حوزه محل مأموریت خود نمی توانند انجام وظیفه نمایند. از ماده ۱۳۹ به بعد قانون مزبور به موضوع ثبت اسناد مربوط می شد. به موجب این قانون ثبت املاک اجباری و ثبت اسناد به جز در برخی موارد خاص اختیاری اعلام شده است.

قانون ثبت اسناد و املاک، مصوب سال ۱۳۰۸

در ماده ۱۷۴ قانون مزبور مقرر شده بود که هرگاه سندی به واسطه تقصیر یا غفلت مسئول دفتر از اعتبار افتاده باشد مسئول مذکور باید علاوه بر مجازات های مقرر از عهده کلیه خسارات وارده نیز برآید. در ماده ۲۱۸ مقرر شده بود که هرگاه اعضاء ثبت اسناد و املاک سندی را که مفاد آن مخالفت صریح با قوانین موضوعه مملکتی داشته باشد ثبت کنند از یک سال تا سه سال از خدمات دولتی منفصل خواهند شد و در ماده ۲۰۰ همان قانون در باب تکالیف دفاتر اسناد رسمی مقرر شده بود که در صورتی که تقاضای ثبت سندی بشود تحصیل اطمینان از هویت متعاملین یا طرفی که تعهد کرده به عهده صاحب دفتر است و اگر مشارالیه شخصاً آنها را نشناسد باید بر طبق مواد این قانون رفتار کند و در

صورت تخلف مشمول ماده ۲۱۹ این قانون خواهد بود. در ماده ۲۱۹ نیز مقرر شده بود هر یک از اعضاء ثبت اسناد و املاک قبل از احراز هویت اشخاص و یا اهلیت اصحاب معامله و یا قابلیت موضوع معامله سندی را عمداً ثبت نماید به مجازات اداری فوق (مذکور در ماده ۲۱۸) محکوم خواهد شد. در ماده ۲۲۱ مقرر شده بود که در موارد تقصیراتی که مجازات آنها به موجب این فصل معین نشده است مستخدمان و اجزاء ثبت اسناد و املاک که مرتکب جرم عمومی و یا تقصیر اداری می‌شوند موافق مقررات قوانین جزایی و یا قانون استخدام تعقیب و مجازات خواهند شد. همچنین به موجب ماده ۲۵۵ این قانون قوانین ذیل صریحاً نسخ گردید: ۱ - قانون ثبت مصوب ۱۳۰۲، ۲ - قانون اصلاحی مصوب ۱۳۰۷/۵/۱۰ و ۳ - قانون متمم قانون ثبت مصوب ۱۳۰۷/۱۰/۶ و ۴ - قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۰۷ و ۵ - قانون اصلاحی ثبت مصوب ۱۳۰۸/۳/۲ و ۶ - قانون راجع به ثبت املاک مصوب ۱۳۰۸/۷/۱۱

قانون ثبت اسناد و املاک، مصوب سال ۱۳۱۰

سپس در تاریخ ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ قانون قبلی نیز نسخ گردیده و قانون ثبت اسناد و املاک کنونی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. به موجب ماده یک این قانون در هر حوزه ابتدایی به اقتضاء اهمیت محل یک اداره یا دائره ثبت اسناد و املاک تشکیل می‌شود و در نقاطی که وزارت عدلیه مقتضی بداند برای تنظیم اسناد رسمی دفاتر رسمی به عده کافی معین خواهد کرد و هر دفتر اسناد رسمی مرکب از یک نفر صاحب دفتر و لااقل یک نفر نماینده اداره ثبت اسناد بوده و هیچ دفتری را نمی‌توان رسمیت داد مگر آنکه صاحب دفتر در ضمن تقاضانامه خود تبعیت از قوانین و نظامات عدلیه را راجع به ثبت اسناد تعهد نماید. و حوزه صلاحیت هر یک از دفاتر اسناد رسمی به موجب نظامنامه‌های وزارت عدلیه معین خواهد شد. در باب جرایم و مجازات‌ها در ماده ۱۰۱ مقرر گردیده است که هر گاه

اعضاء ثبت اسناد و املاک سندی را که مفاد آن مخالفت صریح با قوانین موضوعه مملکتی داشته ثبت کند از یک سال تا سه سال از خدمات دولتی منفصل خواهد شد. و در ماده ۱۰۴ مقرر شده است که در مورد تقصیراتی که مجازات آنها به موجب این باب معین نشده است مستخدمان و اجزای ثبت اسناد و املاک که مرتکب جرم عمومی و یا تقصیر اداری بشوند موافق مقررات قوانین جزائی و یا قانون استخدام تعقیب و مجازات خواهند شد. و در ماده ۹۱ مقرر گردیده است که به استثنای مواردی که برای دفاتر اسناد رسمی مطابق این قانون ترتیب خاصی معین شده مقررات این قانون در دفاتر اسناد رسمی نیز لازم‌الرعایه می‌باشد.

قانون دفتر اسناد رسمی، مصوب سال ۱۳۱۶

چند سال بعد نیز پس از نسخ قانون تشکیل دفاتر اسناد رسمی دومین قانون دفاتر اسناد رسمی تحت عنوان «قانون دفتر اسناد رسمی» در تاریخ ۱۳۱۶/۳/۱۵ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. برای اولین بار در این قانون بر مدیر و صاحب دفتر اسناد رسمی عنوان «سردفتر» اطلاق گردید. سردفتر کسی بود که به موجب حکم وزیر عدلیه منصوب و وابسته وزارت عدلیه محسوب می‌شد و اداره ثبت تنها پروانه او را مطابق حکم مزبور صادر می‌کرد و نکته دیگر آنکه وزارت عدلیه در حوزه‌های ثبتی دفاتر اسناد رسمی را به قدر کفایت تأسیس می‌نمود. همچنین برای اولین بار موضوع تشکیل «کانون سردفتران» در این قانون مطرح و مقرر گردید که وزارت عدلیه در نقاطی که مقتضی بداند کانون سردفتران را تشکیل خواهد داد که البته همان‌طور که از نام و عنوان آن پیداست تنها مختص به سران دفاتر اسناد رسمی بود و به دفتریاران تسری نمی‌یافت. نکته دیگر آنکه دفاتر اسناد رسمی از نظر صلاحیت به سه درجه تقسیم می‌شدند که هر یک اجازه تنظیم اسناد به خصوصی را داشتند و متصدیان دفاتر نیز با توجه به شرایط تصدی سردفتری هر یک از دفاتر اسناد رسمی درجه یک تا سه به چهار طبقه

تقسیم می‌شدند که امروزه نیز ترتیب مذکور می‌تواند مورد توجه و اقتباس واقع شود زیرا با اصول تخصص و توسعه و پیشرفت و ترقی سازگار می‌باشد. یکی از نکات جالب توجه در قانون مزبور آن است که به موجب ماده ۲۴ دفتریار تنها عنوان و سمت «معاونت دفترخانه» را دارا بوده و برخلاف قوانین قبلی و بعدی فاقد عنوان نماینده سازمان ثبت می‌باشد. به عبارت دیگر در قانون مزبور دفتریار تنها معاون سردفتر می‌باشد نه نماینده سازمان ثبت و این وضعیت تا سال ۱۳۵۴ ادامه داشته است ولی از سال ۱۳۵۴ با تصویب قانون دفاتر اسناد رسمی کنونی و نسخ قوانین قبلی دفتریار هم عنوان معاونت دفترخانه و هم نمایندگی سازمان ثبت را توأم بر دوش می‌کشد. مضافاً اینکه به موجب ماده ۵۶ آن قانون وزارت عدلیه می‌توانست در صورت اقتضاء از تعیین نماینده مذکور در ماده ۸۱ قانون ثبت اسناد و املاک مطابق نظامنامه مخصوص صرفنظر نماید.

در ماده ۲۵ مقرر شده بود که سردفتران و دفتریاران در مقابل اشخاص ذی‌نفع مسئول تخلفاتی هستند که در انجام وظیفه خود مرتکب می‌شوند و اگر از تخلف ایشان خسارتی متوجه اشخاص شود باید از عهده آن برآیند و دعاوی مربوط به خسارات ناشی از تخلفات ایشان تابع قوانین اصول محاکمات حقوقی است و از حیث مرور زمان نیز تابع مرور زمان دعاوی حقوقی است. فصل سوم آن قانون از ماده ۳۶ به بعد به تعقیب و مجازات انتظامی سردفتران و دفتریاران اختصاص یافته بود. در ماده ۳۶ مرجع بازرسی و رسیدگی مقدماتی به تخلفات و شکایات واصله از سردفتران و دفتریاران اداره امور اسناد قراردادده شده بود و محاکمه انتظامی را به محکمه‌ای محول نموده بود مرکب از سه عضو که از بین مستخدمان قضایی یا اداری و یا از سردفتران درجه اول و یا به طور مختلط از طرف وزیر عدلیه همه ساله برای این منظور انتخاب می‌شدند. همچنین در آن ماده مقرر شده بود که طرز رسیدگی مقدماتی و محاکمه انتظامی و تشکیل

محاكمه بدوی و تجدیدنظر به موجب نظامنامه تعیین خواهد شد. در ماده ۳۷ قانون مقرر شده بود که دادگاه انتظامی علاوه بر رسیدگی به تخلف به صلاحیت علمی و عملی مشتکی عنه نیز باید رسیدگی می نمود مگر در مواردی که مشتکی عنه دارای مدرک علمی رسمی بود که در آن صورت رسیدگی به صلاحیت علمی او جایز نبود. ماده ۳۸ درباره تعلیق سردفتر توسط وزارت عدلیه در صورت عدم پاسخگویی کتبی در موعد مقرر و یا عدم حضور وی برای رسیدگی مقدماتی و یا محاکمه انتظامی در موارد لزوم بود. همچنین ماده ۳۹ به مواردی اشاره می نمود که وزیر عدلیه می توانست حکم تعلیق سردفتر را به طور موقت صادر نماید. در ماده ۴۰ این نکته مقرر شده بود که جلب رضایت شاکی و استعفای مشتکی عنه مانع از تعقیب انتظامی نمی باشد ولی از موجبات تخفیف مجازات است. در ماده ۴۲ انواع مجازات های انتظامی احصاء شده بود که شامل شش نوع مجازات می شد که توبیخ شفاهی و توبیخ با درج در روزنامه رسمی و جزای نقدی و انفصال موقت و تنزل درجه و انفصال دائم را در برمی گرفت. در ماده ۴۳ به وزیر عدلیه این اختیار داده شده بود که در برخی موارد نامشخص بدون مراجعه به محکمه انتظامی تا مجازات درجه ۴ را رأساً درباره سردفتر اجراء نماید و مجازات مزبور قطعی بود. در ماده ۴۴ مرور زمان نسبت به تعقیب انتظامی و تخلفات سردفتران و دستیاران به مدت دو سال از تاریخ وقوع امر مستوجب تعقیب یا از آخرین تعقیب انتظامی قرار داده شده بود.

قانون مزبور با وجود تمامی نقائص و کاستی ها از نظر زمانی از ثبات و دوام خوبی برخوردار بود زیرا به مدت سی و هشت سال معتبر و قابل اجرا بود تا اینکه از تاریخ ۵۴/۴/۲۵ قانون مزبور منسوخ و قانون دیگری به تصویب مجلس رسید. قانون اخیر که می بایستی براساس تجارب حاصله از اجرای قوانین مزبور و در جهت رفع کاستیها و نقایص آن قوانین و بهبود مقررات و روشها و ارائه راه حل ها و

راهکارهای جدید تدوین شده باشد متأسفانه کمبودها و نقایص بسیاری دارد که نیاز به بررسی و تجدیدنظر اساسی در مقررات آن به شدت احساس می‌شود ولی با وجود تمامی کمبودها و ایرادات وارده بر آن قانون، قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۵۴ نیز از لحاظ زمانی از ثبات و اعتبار بسیاری برخوردار بوده است زیرا اکنون که این نوشتار تدوین می‌شود مدت ۲۸ سال از تصویب قانون مذکور می‌گذرد ولی متأسفانه تاکنون هیچ‌گونه اقدامی در جهت اصلاح قانون و یا الحاق موادی که ضرورت تصویب آن احساس می‌شود صورت نگرفته است. البته اخیراً طرحی از سوی نمایندگان مجلس تقدیم گردیده است که امید می‌رود بلکه با نگرشی عمیق و آینده‌نگری و درک صحیح از مشکلات و مسائل و کاستی‌ها و اشکالات موجود چاره‌ای اساسی در این خصوص اندیشیده شود. پس از مروری کوتاه بر تاریخچه نحوه رسیدگی به تخلفات دفاتر اسناد رسمی در قوانین گذشته به موضوع اصلی بحث برمی‌گردیم. آنچه که این مقاله درصدد ابراز آن است تحلیل و تبیین حقوقی آئین دادرسی و رسیدگی دادسرا و دادگاه انتظامی سردفتران اسناد رسمی است لذا جهت تسهیل شرایط دستیابی به این مقصود بدو اشاره‌ای اجمالی به مقوله آئین دادرسی به معنای مصطلح در سایر قوانین خالی از فایده نیست و بلکه ضرورت دارد.

مقدمه _ آئین دادرسی _ مقارنه و تطبیق

در ماده یک قانون آئین دادرسی عمومی و انقلاب در امور کیفری (مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی) آیین دادرسی کیفری به شرح زیر تعریف شده است (آیین دادرسی کیفری مجموعه اصول و دستوراتی است که برای کشف و تحقیق جرائم و تعقیب مجرمان و نحوه رسیدگی و صدور رأی و تجدیدنظر و اجرای احکام و تعیین وظایف و اختیارات

مقامات قضایی وضع شده است). همچنین در ماده یک قانون آیین دادرسی دادگاه عمومی و انقلاب در امور مدنی (مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۸ مجلس شورای اسلامی) آیین دادرسی مدنی به شرح ذیل تعریف شده است (آیین دادرسی مدنی مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی و دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تجدیدنظر و دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می‌باشند به کار می‌رود).

لیکن در رابطه با رسیدگی به تخلفات انتظامی سردفتران و دفتریاران در قوانین و مقررات مربوطه هیچ‌گونه تعریفی از آیین دادرسی مربوطه به میان نیامده است و تنها در ماده ۳۷ قانون دفاتر اسناد رسمی مقرر گردیده است که (ترتیب رسیدگی مقدماتی و صدور کیفرخواست و تشکیل دادگاه بدوی و تجدیدنظر و محاکمه و نحوه ابلاغ و اجرای احکام صادره به موجب آیین‌نامه وزارت دادگستری خواهد بود). متأسفانه از همین نقطه سنگ بنای مخالفت و مغایرت سیستم رسیدگی قضایی به تخلفات انتظامی سردفتران و دفتریاران با مقررات قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری نهاده شده و به جای آنکه قانون بر نحوه رسیدگی دادسرا و دادگاه انتظامی حاکم باشد موضوع به آیین‌نامه وزارت دادگستری احاله شده است. مع‌الوصف اگر در آیین‌نامه مورد نظر مقررات جامع و مانعی در این خصوص به تصویب می‌رسید جای نگرانی و مفسده نبود ولیکن مع‌الاسف در اجرای مفاد ماده ۳۷ قانون دفاتر اسناد رسمی آیین‌نامه اجرایی مربوطه در ۹ ماده از ۲۰ تا ۲۹ در تاریخ ۵۴/۱۰/۱۷ به تصویب وزارت دادگستری رسیده که بسیار ناقص بوده و مغایر با قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری می‌باشد و اصول بدیهی و اولیه حقوقی در تصویب مقررات مزبور رعایت نشده است اکنون به بررسی مواد قانون دفاتر اسناد رسمی در باب آیین رسیدگی دادسرا و دادگاه انتظامی سردفتران و دفتریاران و آیین‌نامه اجرایی آن پرداخته و

به پاره‌ای از ایرادات وارده بر مقررات مزبور اشاره می‌شود: در این قسمت به برخی از ایراداتی که در سیستم دادرسی موجود در مرحله رسیدگی مقدماتی به تخلفات انتظامی سردفتران و دفترباران وجود دارد اشاراتی نموده و متعاقب آن وارد بحث اصلی این مقاله می‌شویم.^۱

فصل اول - قانون دفاتر اسناد رسمی و آئین‌نامه اجرایی آن

مبحث اول - نقایص مقررات منکور

مقررات قانون دفاتر اسناد رسمی در باب تعقیب و مجازات انتظامی سردفتران و دفترباران کلاً در ۱۷ ماده و مقررات آیین‌نامه رسیدگی به تخلفات انتظامی سردفتران و دفترباران (آیین‌نامه موضوع ماده ۳۷ قانون دفاتر اسناد رسمی) متأسفانه به صورتی ناقص و بی‌محتوی کلاً در ۹ ماده به تصویب رسیده است و این در حالی است که مقررات مربوط به رسیدگی به دعاوی عمومی و جزایی در قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری مقررات مفصلی را شامل می‌شود و مسائل بسیاری را در برمی‌گیرد که لازمه رسیدگی و صدور و اجرای آرای صادره از سوی محاکم می‌باشد به طوریکه مقررات قانون آیین دادرسی مدنی شامل ۵۲۹ ماده و مقررات قانون آیین دادرسی کیفری شامل ۳۰۸ ماده و قانون تشکیل محاکم عمومی و انقلاب و آیین‌نامه اجرایی قانون مزبور بالغ بر ۸۲ ماده می‌باشد مضافاً اینکه قانون اجرای احکام مدنی نیز شامل ۱۸۰ ماده بوده و بسیاری از قوانین و آیین‌نامه‌های مرتبط با امر دادرسی و رسیدگی قضایی و صدور و اجرای احکام وجود دارند که در کنار مقررات فوق‌الاشعار به طور یکپارچه و در کنار یکدیگر

۱. در رابطه با تخلفات انتظامی وکلای دادگستری و کارشناسان رسمی دادگستری نیز متأسفانه در قوانین موجود ترتیبات صریح و روشنی در باب آئین دادرسی و رسیدگی به تخلفات مزبور وجود ندارد و وضعیت قانونی کمابیش همانند ترتیبات رسیدگی به تخلفات انتظامی سردفتران و دفترباران ناقص و در بسیاری از موارد فاقد مقررات روشنی می‌باشد.

ترتیب رسیدگی به دعاوی و شکایات و صدور و اجرای احکام را معین می‌سازند. برخی شاید اعتقاد داشته باشند که طبع رسیدگی به دعاوی انتظامی اقتضاء ندارد که مقررات مفصلی همچون مقررات فوق‌الذکر برای رسیدگی به تخلفات انتظامی پیش‌بینی و مقرر گردد و بسیاری از مسائل معنونه و مقرر در قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری و سایر قوانین و مقررات مرتبط شاید در رسیدگی به تخلفات انتظامی موضوعیت نداشته باشد فلذا برقراری و وضع مقررات مزبور در مورد تخلفات انتظامی سالبه به انتفاء موضوع می‌باشد. اما باید توجه نمود که هرچند چنین تصویری ممکن است صحیح باشد و لیکن این امر موجب نمی‌گردد که قانونگذار در مقام بیان به وظیفه خویش عمل ننموده و با وضع و تصویب چند ماده بسیار ناقص و فاقد مقررات جامع و مانع وضعی را به وجود آورد که موجب تضییع حقوق مخاطبین قانون و مقررات مزبور شود و با نادیده انگاشتن و بی‌توجهی نمودن به حقوق و مطالبات بخشی از احاد جامعه موجودیت آنها را چندان که باید بالارزش نداند که بخواهد بخشی از وقت خویش را بدانها اختصاص دهد و راهها و روش‌های مناسبی را برای حل مسائل و مشکلات ایشان چاره‌جویی و تدوین نماید.

بر فرض آنکه تصور نمائیم قانونگذار در هنگام قانونگذاری از فراغ بال و فرصت کافی و لازم برخوردار نبوده تا مقرراتی جامع و مانع در این خصوص وضع نماید ولیکن حداقل می‌توانسته است با الهام و بهره‌گیری از تجارب قانونگذاری و ملاحظه سایر قوانین و مقررات موجود و هم‌سنخ در موارد مشابه مخاطبین خود را به قوانین و مقررات مذکور احاله نموده و مقررات مذکور را بر جریان امور مبتلا به ایشان حاکم سازد. به عبارت دیگر به جای اینکه در ماده ۳۷ قانون دفاتر اسناد رسمی موضوع وضع مقررات مربوط به آیین رسیدگی به تخلفات سردفتران و دفتریاران را به آیین‌نامه وزارت دادگستری احاله نماید می‌توانست در همان ماده مقررات آیین دادرسی حقوقی یا کیفری را بر نحوه فعالیت دادسرا و دادگاه

انتظامی سردفتران و دفتریاران حاکم سازد که مقررات آنها بسیار جامع تر و مانع تر می‌باشد ولیکن قانونگذار وظیفه خود را به طور صحیح به انجام نرسانده و موجبات بروز مشکلات و مسائل بسیاری را در امر دادرسی دادسرا و دادگاه انتظامی سردفتران فراهم نموده است.

اکنون با توجه به مقدمه مذکور به نظر می‌رسد چنانچه مسئولان بخواهند در این خصوص اقدامی بنمایند و آب رفته را به سر جوی بازگردانند می‌توانند با پیشنهاد طرح یا لایحه‌ای به مجلس شورای اسلامی این نقیصه و ایراد را رفع نمایند و مقررات قانون آیین دادرسی مدنی را بر رسیدگی انتظامی حاکم سازند و یا حداقل در موارد سکوت یا ابهام یا اشکال در مقررات آیین‌نامه دفاتر اسناد رسمی مخاطبین را به قانون مذکور ارجاع دهند.

مبحث دوم - ایرادات مقررات منکور

نکته دیگر آنکه مقررات آیین‌نامه اجرایی ماده ۳۷ مرقوم نمی‌تواند با ترتیبات موجود در قانون آیین دادرسی مدنی در باب موارد مشابه و یکسان اختلاف داشته و یا ترتیب دیگری را برخلاف قانون مقرر سازد زیرا در این صورت در خصوص امر واحد با دو نوع مقررات مختلف روبرو خواهیم گردید که از لحاظ اصول حقوقی چنین رویه‌ای صحیح نبوده و مطلوب نمی‌باشد از سوی دیگر آیین‌نامه در مقام مقایسه با قانون نمی‌تواند معارض باشد زیرا از لحاظ ترتیب اهمیت و سلسله مراتب، مقررات قانون بر آیین‌نامه تقدم دارد پس در موارد مغایرت می‌بایستی مقررات آیین‌نامه را به یکسو نهاده و مقررات قانون را جاری سازیم مضافاً اینکه در کلیه مواردی که آیین‌نامه ساکت بوده و مقرراتی برای پاسخگویی و ارائه طریق در مشکلات و مسایل مبتلا به نداشته باشد باید به اصول کلی که همانا مقررات عام قانون آیین دادرسی مدنی می‌باشد مراجعه نموده و مقررات قانون مزبور را در

خصوص مورد ساری و جاری بدانیم درست همان‌طور که قانون آئین دادرسی کیفری در موارد مشابه یا سکوت مخاطبین خود را به مقررات قانون آیین دادرسی مدنی احاله نموده است. به عنوان مثال مواعد ابلاغ و ترتیبات ابلاغ اوراق قضایی در مواد ۶۷ به بعد و یا موارد ردّ دادرس و ایرادات رسیدگی در مواد ۸۴ به بعد قانون آئین دادرسی مدنی مقرر گردیده است.^۱

حال چنانچه در قانون آیین دادرسی کیفری و یا آیین‌نامه رسیدگی به تخلفات سردفتران و دفتریاران ترتیبات دیگری برخلاف مقررات قانون آیین دادرسی مدنی فوق‌الاشعار وضع و مقرر شده باشد در این صورت مغایرت مذکور به هیچ وجه قابل توجیه نبوده و فاقد وجهت قانونی خواهد بود بنابراین قانونگذار در موقع وضع و تصویب مقررات لاحق باید به حافظه تاریخی و آرشیو قانونگذاری خود حتماً مراجعه نموده و با در نظر گرفتن جمیع مقررات موجود در خصوص موضوع مطروحه، مقرراتی را به تصویب برساند که با مصوبات قبلی او در تعارض و تغایر نبوده و منافاتی با آنها نداشته باشد و در صورتی که چنین امری اتفاق بیافتد مقررات اخیر ناقض و ناسخ مقررات قبلی خواهد بود. همچنین هرگاه در مقررات و مصوبات خاص لاحق تکلیف موضوعی همچون مواعد ابلاغ و ترتیبات آن و یا موارد ردّ دادرس پیش‌بینی نشده باشد مطابق اصول کلی حقوقی در موارد سکوت ارجاع امور به عموماً قانون خواهد بود زیرا مقررات مزبور جزء قواعد و مقررات

۱. در ماده ۱۴ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۳/۱۲/۵ مواعد ابلاغ و تجدیدنظرخواهی از آراء صادره از سوی دادگاه انتظامی تابع مقررات قانون آئین دادرسی مدنی می‌باشد و در ماده ۱۳ همان قانون نیز اعتراض و شکایت از قرار منع تعقیب دادسرای انتظامی وکلاء تابع مقررات قانون آئین دادرسی مدنی گردیده است. در ماده ۱۲ قانون و ماده ۵۸ آئین‌نامه لایحه قانونی مزبور مصوب آذرماه ۱۳۳۴ با اصلاحات بعدی نیز موارد ردّ و امتناع دادستان و دادیاران دادسرای انتظامی و دادرسان دادگاه انتظامی وکلاء تابع مقررات قانون آئین دادرسی مدنی قرار داده شده است و در تبصره ماده ۶۳ همان آئین‌نامه عذر موجه برای عدم حضور مشتکی عنه در دادسرا جهت ادای توضیح تابع مقررات آئین دادرسی مدنی و قانون وکالت شده است به موجب تبصره ۶ ماده ۲۳ قانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱/۱/۱۸ نیز موارد ردّ اعضای دادگاه انتظامی همان موارد ردّ دادرسان می‌باشد.

شکلی و آمره و مربوط به نظم عمومی می‌باشد و لذا تعیین تکلیف براساس مقررات کلی و عموماً قانون به عمل خواهد آمد. بنابراین مشکلات اجرایی ناشی از نقایص و ایرادات آئین‌نامه اجرایی ماده ۳۷ قانون دفاتر اسناد رسمی را می‌توان از این طریق حل نموده و کاستی‌های آن را جبران نمود.

یکی از نقاط قوت آئین‌نامه مفاد ماده ۲۴ آن می‌باشد که مقرر می‌دارد ترتیب ابلاغ اوراق قضایی از قبیل کیفرخواست و دادنامه و سایر اخطارات براساس مقررات قانون آیین دادرسی مدنی خواهد بود. همچنین در ماده ۲۸ آیین‌نامه نیز در مورد اعضاء دادگاه بدوی و تجدیدنظر انتظامی و دادستان و دادیاران و اعضاء علی‌البدل دادگاه مقرر گردیده که موارد رد دادرسی بر همان منوال است که در بندهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ ماده ۲۰۸ قانون آئین دادرسی مدنی پیش‌بینی و مقرر گردیده است. (اصلاحی ۱۳۶۰/۱۱/۲۷). با وجود تمامی اشکالات و انتقاداتی که بر قانون دفاتر اسناد رسمی و آیین‌نامه اجرایی آن وارد است حداقل از این لحاظ که موارد ابلاغ و موارد رد دادرسی را تابع مقررات قانون آیین دادرسی مدنی نموده است مورد تأیید می‌باشد. و اگر قانونگذار این رویه را در سایر موارد نیز در پیش می‌گرفت بسیار پسندیده بود و چه بسا بسیاری از مشکلات موجود حل می‌شد.

یکی از انتقادات وارده بر آئین‌نامه آن است که ترتیب مقرر در بندهای ۱ و ۲ ماده ۲ در خصوص تعیین اداره کل امور اسناد سازمان ثبت در تهران و ادارات کل ثبت مناطق در استانها به عنوان مرجع قانونی برای دریافت لوایح دفاعیه سردفتران و دفترباران و مدارک و مستندات ایشان در رد کیفرخواست دادسرای انتظامی سردفتران و یا تصویب مهلت اضافی برای پاسخگویی به کیفرخواست و تمدید مدت مقرر قانونی مزبور نمی‌تواند ترتیب صحیح و مناسبی باشد زیرا در حالی که دادسرا و دادگاه انتظامی سردفتران حضور و وجود داشته و آماده انجام

وظایف قانونی خویش هستند چرا باید موضوعی که دقیقاً در چارچوب وظایف و اختیارات مراجع مذکور قرار داشته و بیش و پیش از همه مراجع مورد توجه و عمل مراجع مزبور بوده و در رسیدگی و اتخاذ تصمیم آنها مؤثر می‌باشد به سایر مراجع محول شود که ارتباط کمتری با موضوع دارند. فلذا به نظر می‌رسد موضوع مذکور نیز از جمله مواردی است که می‌بایستی در اصلاحات آتی مورد توجه و تجدیدنظر واقع شود.

انتقاد دیگری که بر آئین‌نامه وارد است مربوط به مفاد ماده ۲۶ آن می‌باشد زیرا در آن ماده مقرر گردیده هرگاه ضمن رسیدگی مقدماتی موضوع رسیدگی بزه تشخیص داده شود مراتب با تصریح جهات امر به مرجع صالح قضایی اعلام می‌شود.^۱ اما در این ماده و سایر مواد معین نشده است که این وظیفه به عهده چه کسی می‌باشد و کدام مرجع می‌تواند موضوع را تشخیص دهد؟ اما براساس اصول کلی و عمومات قانون می‌توان گفت انجام وظیفه مزبور جزء امور قضایی محسوب می‌شود و علی‌القاعده باید برعهده مقامات قضایی باشد که از صلاحیت قانونی لازم برای انجام این مهم برخوردار هستند. بنابراین دادستان انتظامی و یا دادگاه بدوی انتظامی بهترین گزینه برای انجام این وظیفه محسوب می‌شوند زیرا انجام وظیفه مزبور از سوی دیگر نیز مطابق مفاد ذیل ماده مرقوم ملازمه با صدور قرار اناطه و یا عدم صلاحیت از سوی دادسرا و دادگاه انتظامی در رسیدگی به پرونده انتظامی دارد و دادسرا و دادگاه مزبور مکلف است تا رسیدگی خود را تا زمان رسیدگی و اتخاذ تصمیم مقتضی از سوی مرجع صالح قضایی به تعویق

۱. به موجب تبصره ۲ ماده ۲۶ قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱/۱/۱۸ و ماده ۲۲ قانون مزبور اعمال ارتكابی کارشناس، چنانچه علاوه بر تخلف انتظامی واجد وصف کیفری باشد دادسرا و دادگاه انتظامی کارشناسان مکلفند پرونده را عیناً به مرجع قضایی صالحه ارسال دارند و مطابق مواد ۶۸ و ۷۳ آئین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلاء نیز چنانچه نسبتی که به شخص مورد تعقیب داده شده متضمن جنبه کیفری باشد که تفکیک آن از جنبه انتظامی ممکن نیست رسیدگی انتظامی موکول به فراغ از جنبه کیفری در مراجع عمومی خواهد شد.

بیاندازد و تنها در صورتی که مرجع مزبور پس از رسیدگی مقتضی موضوع را بزه تشخیص ندهد داسرا و دادگاه انتظامی می‌توانند از جهت انتظامی به رسیدگی خود ادامه دهند در غیر این صورت از نظر حقوقی و قضایی نمی‌توانند به موضوع رسیدگی نمایند زیرا یک عمل یا موضوع خاص از لحاظ حقوقی نمی‌تواند ذاتاً هم بزه و هم تخلف محسوب شود مگر آنکه مرتکب فعل مزبور همزمان مرتکب جرم و تخلف جداگانه شده باشد یعنی بخشی از فعل او عنوان تخلف داشته و بخشی دیگر عنوان بزه داشته باشد و در قانون بدین امور تصریح شده و عمل مزبور در قوانین موجود واجد هر دو وصف جرم و تخلف باشد^۱ که تنها در این صورت دادگاه انتظامی می‌تواند به تخلف مزبور، در کنار رسیدگی دادگاه صالح قضایی به بزه ارتكابی، رسیدگی نماید،^۲ بنابراین به استثناء مورد مذکور دادگاه انتظامی نمی‌تواند با وجود آنکه دادگاه قضایی صالحه متهم را به مجازات قانونی کیفری مناسب محکوم نموده مجدداً نامبرده را به مجازات انتظامی نیز محکوم نماید زیرا قضیه تخلف و ارتكاب آن با ارتكاب جرم سالبه بانتفاء موضوع است مگر در موردی که قبلاً بیان شد.^۳

۱. این امر دقیقاً مطابق با اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها می‌باشد و مانع از اعمال سلیقه و نظرات شخصی اشخاص در رسیدگی به تخلفات انتظامی و جرائم می‌شود و مطابق با مواد ۱ و ۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۷۰/۹/۷ می‌باشد.

۲. مطابق ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی در جرائم قابل تعزیر هرگاه فعل واحد دارای عناوین متعدد جرم باشد مجازات جرمی داده می‌شود که مجازات آن اشد است.

۳. به عنوان مثال به موجب مواد ۹۱ و ۱۰۰ قانون ثبت اسناد و املاک سران دفاتر اسناد رسمی در صورتی که مرتکب هر یک از اعمال موضوع شقوق هفتگانه ماده ۱۰۰ گردند جاعل در اسناد رسمی محسوب و به مجازاتی که برای جعل و تزویر اسناد رسمی مقرر است محکوم خواهند شد و مطابق ماده ۵۳۴ قانون مجازات اسلامی مجازات ارتكاب جعل در سند رسمی توسط سران دفاتر اسناد رسمی علاوه بر مجازات‌های اداری و جبران خسارت وارده به زیان دیده محکومیت به حبس از یک تا پنج سال یا شش تا سی میلیون ریال جزای نقدی می‌باشد بنابراین در صورت صدور حکم از سوی دادگاه عمومی به کیفیت فوق‌الاشعار دیگر جایز نخواهد بود که سردفتری که توسط دادگاه عمومی به انفصال از خدمت نیز محکوم شده مجدداً توسط دادگاه انتظامی نیز به انفصال از خدمت محکوم شود مضافاً به اینکه در هیچ یک از شقوق ماده ۲۹ آئین‌نامه دفاتر اسناد رسمی نیز ارتكاب جعل جزء تخلفات قانونی سردفتران و دفتریاران احصاء و مقرر نشده است.

فرض دیگری که می‌توان تصور نمود و از ماده ۲۶ نیز برمی‌آید آن است که موضوع تشخیص بزه قبل از ارسال پرونده به دادگاه و در مرحله رسیدگی مقدماتی و قبل از صدور کیفرخواست مطرح شود. در این صورت همان‌طور که قبلاً گفته شد می‌بایستی موضوع به دادرسی انتظامی اعلام تا دادسرا چنانچه با تشخیص مزبور موافق باشد موضوع را با صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع صالح قضایی ارسال دارد در غیر این صورت می‌تواند دستور ادامه تحقیقات مقدماتی را صادر کند. در صورتی که مرجع صالح قضایی نیز با عقیده دادرسی انتظامی سردفتران موافق باشد به موضوع رسیدگی خواهد نمود و در غیر این صورت چنانچه موضوع را بزه تشخیص ندهد پرونده را به دادرسی انتظامی اعاده خواهد نمود و دادرسی انتظامی نیز در این صورت مکلف خواهد بود تا مجدداً به موضوع از جنبه انتظامی رسیدگی نموده و دستور تحقیق مقدماتی را صادر نماید.

از آنجا که به موجب ماده ۴۶ قانون دفاتر اسناد رسمی مرور زمان نسبت به تعقیب انتظامی و تخلفات سردفتران و دفتریاران دو سال از تاریخ وقوع امر مستوجب تعقیب و یا از آخرین تعقیب انتظامی خواهد بود نکته دیگر در ارتباط با این ماده آن است که در صورت صدور قرار اناطه از سوی دادگاه انتظامی و یا قرار عدم صلاحیت از سوی دادرسی انتظامی تا زمان رسیدگی و صدور و ابلاغ حکم قطعی از سوی مرجع قضایی صالح، رسیدگی انتظامی متوقف می‌شود و لیکن تخلف انتظامی مشمول مرور زمان نخواهد شد. به عبارت دیگر چنانچه رسیدگی قضایی در مرجع صالح قضایی به هر دلیلی به طول انجامد به طوریکه از زمان وقوع تخلف انتظامی بیش از دو سال بگذرد به موجب مفاد ذیل ماده ۲۶ آیین‌نامه تخلف مزبور در صورت صدور حکم قطعی از سوی مرجع مزبور مبنی بر عدم تشخیص وقوع بزه مشمول مقررات مربوط به مرور زمان انتظامی نبوده و دادسرا و دادگاه انتظامی به رسیدگی خود ادامه خواهند داد.

یکی دیگر از ایرادات وارده بر آئین‌نامه مربوط به مندرجات بند یک ماده ۲۷ آن می‌باشد. در بند مزبور مقرر گردیده است که حکم دادگاه انتظامی به متخلف و دادستان ابلاغ می‌شود. ایرادی که بر مندرجات این بند وارد است آن است که در این بند فرض بر این قرار داده شده است که همیشه و در تمام موارد حکم دادگاه انتظامی بر علیه سردفتر و یا دفتریار صادر خواهد شد. زیرا از سردفتر و دفتریار با عنوان (متخلف) یاد شده است و حال آنکه معلوم نیست که رسیدگی دادگاه انتظامی در تمام موارد منجر به صدور حکم بر محکومیت سردفتر یا دفتریار شود و چه بسا که در نتیجه رسیدگی دادگاه مشخص شود که سردفتر یا دفتریار اساساً مرتکب تخلف نگردیده و حکم برائت او از سوی دادگاه انتظامی صادر شود. بنابراین از این جهت واضح آیین‌نامه مرتکب اشتباه فاحشی گردیده و یا شاید بدین وسیله تمایل قلبی خود را در این خصوص آشکار نموده که مایل نبوده هیچگاه و در هیچ موردی دادگاه انتظامی نسبت به رد کیفرخواست و صدور حکم مبنی بر برائت سردفتر یا دفتریار اقدام کند بلکه تمایل داشته تا در تمام موارد رسیدگی دادگاه انتظامی منتهی به صدور حکم در محکومیت سردفتر یا دفتریار شود. بدین ترتیب این نوع نگرش که محصول بی‌توجهی و سهل‌انگاری و یا بدبینی و غرض‌ورزی با سردفتران و دفتریاران بوده و در اندیشه مسئولان وزارت دادگستری رژیم سابق وجود داشته به مقررات آئین‌نامه مزبور راه یافته است. اکنون به نظر می‌رسد شایسته است تا در اصلاحات آتی نسبت به اصلاح این بند از ماده ۲۷ نیز اهتمام شود.

اما تا آن زمان که راهی دراز در پیش است با توجه به اینکه مقررات مزبور قابلیت اجرا دارد فلذا باید بررسی نمود که منظور از مقررات مذکور چه می‌باشد؟ با توجه به دستور صریح بند یک مرقوم به نظر می‌رسد در صورتی که حکم دادگاه انتظامی مبنی بر محکومیت سردفتر یا دفتریار باشد موضوع ابلاغ حکم دادگاه به

متخلف و دادستان موضوعیت می‌یابد ولی در صورتی که حکم دادگاه انتظامی مبنی بر برائت سردفتر و یا دفتربار باشد از مفهوم مخالف بند یک ماده ۲۷ اینطور استنباط می‌شود که نیاز به ابلاغ حکم صادره به اشخاص مزبور نخواهد بود. بدین ترتیب و با این تعبیر ترتیب مقرر در بند ۱ ماده ۲۷ آئین‌نامه از نظر رعایت حقوق قانونی سردفتران و دفترباران و براساس اصل تفسیر مضیق قوانین و به قدر متیقن واصل تفسیر قوانین جزائی به نفع متهمین، مجازات انتظامی نیز به هر حال نوعی کیفر محسوب می‌شود، ترتیبی صحیح و قانونی و مطلوب می‌باشد زیرا علت اینکه در قوانین عمومی و خاص و به ویژه آئین‌نامه دفاتر اسناد رسمی موضوع ابلاغ آراء محاکم به محکوم‌علیه و دادستان پیش‌بینی و مقرر گردیده آن است که در صورتی که از سوی دادگاه حکمی بر علیه متهم صادر شود که برخلاف قوانین و مقررات باشد ایشان بتوانند نسبت به حکم صادره اعتراض نمایند.

متهم از آن جهت که در اثر تخلف دادگاه از قوانین و مقررات حقوق قانونی خود را در معرض تضییع و مخاطره می‌بیند و ممکن است بیگناه محکوم گردیده و از حقوق اجتماعی و قانونی خود محروم شود می‌تواند به حکم صادره اعتراض نماید. دادستان نیز به عنوان مدعی‌العموم و نماینده آحاد جامعه وظیفه دارد تا از سرپیچی از مقررات و زیرپا نهادن قوانین و تضییع حقوق افراد جامعه از جمله متهم که فردی از افراد جامعه محسوب می‌شود جلوگیری نماید و پاسداری از اجرای صحیح قوانین و مقررات و حقوق جامعه به خصوص از سوی مراجع اداری و قضایی از وظایف خاص دادستان تلقی می‌شود که در نتیجه موجب ایجاد امنیت و عدالت در جامعه می‌گردد. بنابراین چنانچه متوجه شود که در حق یکی از آحاد جامعه به خصوص از سوی دادگاهی اجحاف گردیده و بنا روا به مجازاتی محکوم گردیده که در قانون مجازاتی خفیف‌تر از آن مقرر شده است مکلف است تا نسبت بدان اعتراض نموده و درخواست تجدیدنظر نماید. ولیکن چنانچه دادگاه در

رسیدگی خویش متهم را بی‌گناه تشخیص داده و حکم برائت او را صادر کند چنانچه موضوع رسیدگی از مواردی باشد که شروع به رسیدگی منوط به شکایت شاکی خصوصی می‌باشد حکم صادره علی‌القاعده باید به شاکی خصوصی نیز ابلاغ شود که در این صورت چنانچه شاکی خصوصی به حکم صادره معترض باشد می‌تواند بدان اعتراض نماید. در غیر این صورت و در مواردی که موضوع حائز حیثیت عمومی می‌باشد دادستان می‌تواند موضوع را به دادگاه انتظامی قضات گزارش نماید تا به موضوع تخلف دادگاه از مقررات و قوانین جاری کشور رسیدگی نماید و لیکن همان‌طور که قبلاً گفته شد در هر صورت دادستان نمی‌تواند در صورت صدور حکم از سوی دادگاه مبنی بر برائت متهم نسبت به حکم صادره اعتراض نماید زیرا رسیدگی ماهوی و تشخیص مجرمیت و یا بیگناهی متهم در هر صورت با دادگاه می‌باشد و دادگاه در رسیدگی خویش مستقل بوده و به تشخیص خود عمل خواهد نمود و هیچکس نمی‌تواند نظرات خویش را بر دادگاه تحمیل نماید ولو آنکه دادستان و یا رئیس قوه قضائیه باشد. مگر آنکه معتقد باشیم از بند ۱ ماده ۲۷ این‌طور استنباط می‌شود که حکم صادره به دادستان در هر صورت ولی به متهم در صورت صدور حکم محکومیت ابلاغ می‌شود و حق اعتراض خواهند داشت ولی این تعبیر با توجه به سایر مواد و بندهای ماده ۲۷ تعبیر صحیحی نمی‌باشد.

همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد این موضوع از سیاق عبارات بند یک مرقوم و بندهای ۲ و ۳ ماده ۲۷ به راحتی قابل استنباط می‌باشد. زیرا به موجب بندهای اخیر دادستان انتظامی تنها در صورتی می‌تواند از حکم صادره شکایت نماید که اولاً حکم دادگاه مبنی بر محکومیت سردفتر یا دفتریار باشد. ثانیاً حکم محکومیت انتظامی صادره از درجه ۳ به بالا باشد ثالثاً حکم صادره از سوی دادگاه بدوی صادر شده باشد. رابعاً تنها ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ دادنامه دادستان حق

شکایت از حکم صادره را دارد. این شکایت به دادگاه بدوی انتظامی باید تسلیم شود و دادگاه مزبور نیز مکلف است تا پرونده را همراه با شکایت مزبور به دادگاه تجدیدنظر انتظامی ارسال دارد.

بنابراین در غیر از موارد یاد شده دادستان حق شکایت از آراء صادره از سوی دادگاه انتظامی را نخواهد داشت. وقتی که برای محکوم علیه حق اعتراض به رأی صادره تنها در صورتی شناخته شده است که حکم صادره از درجه ۳ به بالا باشد بالتبع برای دادستان نیز نمی‌توان بیش از این حقی قائل شد زیرا وقتی که شخص محکوم علیه که آثار و عواقب محکومیت مستقیماً و تنها متوجه او می‌باشد در مورد محکومیت‌های خفیف حق شکایت و اعتراض ندارد طبعاً نظر قانونگذار بر این قرار گرفته است که احکام محکومیت مؤثر و شدید قابل اعتراض و تجدیدنظرخواهی باشد و در غیر این صورت رعایت حقوق اشخاص و مصالح اجتماع و اعتماد و اطمینان به عملکرد قضات و دادگاهها و استقلال رأی ایشان اقتضاء می‌نماید که در صورت صدور حکم برائت متهمین یا محکومیت ایشان به مجازاتهای خفیف جامعه نیز به ایشان اعتماد نموده و ارزش و اعتبار قانونی آراء صادره را حفظ و رعایت نماید. مضافاً اینکه مفاد ماده ۴۸ قانون دفاتر اسناد رسمی که مفاد ماده ۲۶ آئین‌نامه نیز در تبیین آن به تصویب رسیده بر این موضوع صراحت دارد که مجازاتهای انتظامی درجه یک و دو قطعی و از درجه سه به بالا ظرف ده روز پس از ابلاغ حکم قابل تجدیدنظر می‌باشد.

نکته آخر آنکه اعتراض و شکایت دادستان تنها در مورد آراء دادگاه بدوی متصور می‌باشد و در مورد آراء دادگاه تجدیدنظر دادستان حق اعتراض ندارد زیرا آراء دادگاه تجدیدنظر قطعی و غیرقابل اعتراض هستند و تنها محکومین آراء مزبور می‌توانند در دیوان عدالت اداری نسبت به احکام صادره شکایت نموده و

دادخواهی نمایند.^۱

مبحث سوم - مراجع قانونی تعقیب انتظامی سردفتران و دفتریاران

نکته دیگر آنکه اداره امور اسناد و اداره ثبت محل حسب مورد قاعدتاً مدعی و یا گزارش‌دهنده و اعلام‌کننده تخلف و یا ضابط دادسرا و دادگاه انتظامی سردفتران و دفتریاران در رسیدگی قضایی به تخلفات احتمالی نامبردگان محسوب می‌شوند، بنابراین مبنای قانونی و جایگاه حقوقی اقدامات و فعالیت‌های ادارات مزبور نمی‌تواند خارج از سه عنوان مذکور باشد زیرا در قانون دفاتر اسناد رسمی و آیین‌نامه اجرایی ماده ۳۷ قانون مزبور به جز در جایگاه‌ها و عناوین مذکور جایگاهی برای مقامات مزبور پیش‌بینی و مقرر نگردیده است و دادستان و دادیاران انتظامی که در ماده ۳۳ قانون دفاتر اسناد رسمی پیش‌بینی شده‌اند اشخاصی به جز اداره ثبت و امور اسناد محسوب می‌شوند. این امر با اصل تفکیک قوا و وظایف و مسئولیت‌ها در سلسله مراتب نظام سازمانی و اداری کاملاً مطابقت دارد و با اصول شناخته شده قضایی نیز کاملاً سازگار می‌باشد.

بنابراین براساس هیچ یک از قواعد و مقررات موجود در باب رسیدگی به دعاوی و شکایات مندرج در قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری، شایسته و

۱. مطابق ماده ۱۴ لایحه قانونی استقلال کانون وکلاء، مجازات‌های درجه یک و دو و سه نسبت به وکیل مورد تعقیب قطعی است ولی شاکي خصوصی از کلیه آراء صادره و همچنین دادسرای انتظامی وکلاء و رئیس کانون وکلاء از حکم برائت و از مجازات‌های درجه ۴ به بالا می‌توانند پس از ابلاغ ظرف ده روز مطابق مقررات آئین دادرسی مدنی تجدیدنظرخواهی کنند که در این ماده صریحاً این حق برای دادسرا شناخته شده است که می‌تواند از احکام برائت دادگاه انتظامی تجدیدنظرخواهی نماید ولیکن در مقررات قانون دفاتر اسناد رسمی و آئین‌نامه‌های آن چنین حقی برای دادستان انتظامی پیش‌بینی و مقرر نشده است، مجازات‌های انتظامی کارشناسان رسمی دادگستری کلاً غیرقطعی بوده و به موجب تبصره ۴ ماده ۲۳ قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱/۱/۱۸ از سوی هیأت مدیره کانون کارشناسان و محکوم علیه ظرف یک ماه پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی می‌باشد ولی دادستان حق اعتراض ندارد.

منطقی و قانونی نخواهد بود که اختیار رسیدگی به اتهامات و تخلفات متهمان و مشتکی عنهم به طرف دعوی آنها و یا به اعلام تخلف کنندگان و گزارش دهندگان و یا به ضابطین قضایی مربوطه رأساً و بدون دستور صریح مقام قضایی و راهنمایی و دلالت ایشان داده شود زیرا در جایی که دادستان حضور دارد چگونه ممکن است ارجاع گزارش و اعلام تخلف یا شکایت و انجام تحقیقات مقدماتی بدون جلب موافقت و کسب تکلیف از او توسط دیگران صورت گیرد. این امر تنها در مورد جرائم مشهود در قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی و مقرر گردیده که تا زمان حضور مقام قضایی و در دست گرفتن سکان رسیدگی قضایی و هدایت امور، ضابطین قوه قضاییه مکلفند از امحاء آثار جرم یا آلات و ادوات ارتکاب جرم یا فرار متهم و اختفاء آثار و ادوات مذکور جلوگیری نموده و موضوع را فوراً به اطلاع مقام قضایی برسانند و منتظر کسب دستور از ایشان باشند.

بنابراین چگونه ممکن است در رابطه با تخلفات سردفتران که عموماً هم از آن درجه از اهمیت و یا شدت برخوردار نیستند و اساساً جرم تلقی نمی‌شوند و امکان امحاء و اختفاء آثار تخلف نیز متصور نمی‌باشد. نیاز به دخالت ضابطین دادگستری همانند جرائم مشهود باشد.

شکوه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مبحث چهارم - وظایف دادرسی انتظامی سردفتران

گفتار اول - طرح مبحث

ایراد دیگری که بر مقررات مزبور وارد است آن است که وظایف دادرسی انتظامی سردفتران و دفتریاران تعریف و تعیین نگردیده و مقررات مربوطه از شفافیت و صراحت لازم برخوردار نیست به عبارت دیگر با وجود آنکه در تشکیلات قضایی رسیدگی به تخلفات انتظامی سردفتران و دفتریاران موجودیت و تشکیلات دادسرا پیش‌بینی و مقرر گردیده است ولیکن متأسفانه معلوم نیست

چرا و به چه دلیل دادسرای انتظامی از پروسه رسیدگی مقدماتی مستقیم به شکایات و گزارشات مربوط به تخلفات انتظامی سردفتران و دفتریاران کنار گذاشته شده است؟ در حالی که اصولاً و در مقایسه با قوانین و مقررات مربوط به آیین دادرسی کیفری که ابتدائاً تشکیل دادسرا و حدود وظایف و اختیارات دادستان و دادسرا در آن مقررات پیش‌بینی و مقرر گردیده و سپس در سایر مقررات نیز از آن قوانین و مقررات الگوبرداری شده و تبعیت گردیده است و مطابق با عرف مسلم و رویه قضایی کلیه کشورهایی که از سیستم دادسرا در تشکیلات قضایی خود بهره می‌گیرند اقامه دعوی و تعقیب متهم یا مجرم از حیث حقوق عمومی برعهده اداره مدعی‌العموم (دادسرا) می‌باشد و اقامه دعوی و تعقیب متهم از حیث ضرر و زیان در جرائم خصوصی بر عهده شاکی و مدعی خصوصی می‌باشد.

گفتار دوم - بحث تطبیقی

توضیح آنکه در گذشته مطابق ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری سابق تحقیقات مقدماتی جرائمی که محاکمه آنها راجع به محاکم جنحه و جنایات سابق بود به عهده مستنطق بود و مأمورین نظمیه مکلف بودند هرگونه تحقیقات مقدماتی راجع به جرائم را که مدعی‌العموم یا مستنطق بخواهد به عمل آورند. مطابق ماده ۱۹ قانون مزبور مأموریت مخصوص مدعی‌العموم تعقیب امور جزائی بود. حدود اختیارات مستنطق نیز در مبحث سوم فصل چهارم مقررات آیین دادرسی کیفری سابق معین شده بود که نحوه اقدام مستنطق را در خصوص تعقیب متهم و انجام تحقیق مقدماتی معین می‌ساخت. همچنین در مبحث دوم فصل پنجم آیین دادرسی کیفری سابق جهات قانونی شروع به رسیدگی مقرر شده بود که عبارتند بودند از ۱ - شکایت و اعلام مدعی خصوصی و سایر اشخاص

۲ _ اظهار و اعلام اداره نظمیه و ژاندارم و امنیه ۳ _ اظهار و اقرار مقصر ۴ _ تکلیف مدعی‌العموم ۵ _ هرگاه مستنطق در جرائم مشهود شخصاً شاهد قضیه بود.

اکنون نیز مطابق ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵ با اصلاحات بعدی تا تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ در حوزه قضایی هر شهرستان یک دادسرا نیز در معیت دادگاه‌های آن حوزه تشکیل می‌شود که تشکیلات، حدود صلاحیت، وظایف و اختیارات دادسرا به شرح ذیل می‌باشد.

الف _ دادسرا عهده‌دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم و اقامه دعوی از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی و اجرای حکم و رسیدگی به امور حسبه وفق مقررات قانونی می‌باشد و به تعداد لازم معاون، دادیار، بازپرس و تشکیلات اداری خواهد داشت. اقدامات دادسرا در جرائمی که جنبه خصوصی دارد با شکایت شاکی خصوصی شروع می‌شود.

ب _ ریاست و نظارت بر ضابطین دادگستری از حیث وظایفی که به عنوان ضابط دارند با دادستان است.

ج _ مقامات و اشخاص رسمی در مواردی که باید امر جزائی را تعقیب نمود، موظفند مراتب را فوراً به دادستان اطلاع دهند.

و _ تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم به عهده بازپرس می‌باشد. در جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست دادستان نیز دارای کلیه اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر می‌باشد در جرائمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است دادستان تا قبل از حضور و مداخله بازپرس، اقدامات لازم را برای حفظ و جمع‌آوری دلایل و آثار جرم به عمل می‌آورد و در مورد سایر جرائم، دادستان می‌تواند انجام بعضی از تحقیقات و اقدامات را از بازپرس درخواست نماید بدون اینکه رسیدگی امر را به طور کلی به آن بازپرس

ارجاع کرده باشد به موجب تبصره ۵ ماده ۳ با ارجاع دادستان یا در غیاب وی، معاون دادسرا یا دادیار، عهده‌دار انجام تمام یا برخی از وظایف و اختیارات قانونی دادستان خواهد بود. (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸)

ز _ کلیه قرارهای دادیار بایستی با موافقت دادستان باشد و در صورت اختلاف نظر بین دادستان و دادیار نظر دادستان متبع خواهد بود.

اما در مورد رسیدگی به اتهامات انتظامی سردفتران و دفترباران در ماده ۳۲ قانون دفاتر اسناد رسمی مقرر گردیده است که تحقیقات مقدماتی و رسیدگی به شکایات و گزارش‌های مربوط به تخلفات سردفتران و دفترباران در اداره امور اسناد سازمان ثبت انجام خواهد شد و اداره مزبور باید پس از رسیدگی موضوع را با اظهارنظر خود به دادسرای انتظامی سردفتران احاله نماید. در ماده ۲۰ آیین‌نامه قانون دفاتر رسمی نیز مقرر گردیده است رسیدگی مقدماتی در اطراف شکایات واصله با تحقیق در دفترخانه و تنظیم صورت‌مجلس در محل آغاز می‌شود. مأمور تحقیق ضمن ارسال صورت‌مجلس تنظیم شده گزارش مأموریت خود را برای صدور دستور مقتضی به اداره امور اسناد سازمان ثبت اسناد و املاک ارسال می‌دارد. و براساس ماده ۲۱ آیین‌نامه در موردی که گزارش‌های واصله علیه سردفتران و دفترباران حاکی از وقوع تخلف باشد هرگاه تحقیقات انجام شده برای اتخاذ تصمیم کافی بوده و وقوع تخلف به نظر اداره امور اسناد محرز باشد آن اداره پرونده را در تهران نزد دادستان انتظامی سردفتران و در مناطق نزد کسی که وظایف دادستان انتظامی را در محل انجام می‌دهد ارسال می‌دارد. همچنین مطابق ماده ۲۲ آیین‌نامه هرگاه تحقیقات انجام شده کافی نباشد و نیز در مورد شکایات واصل علیه سردفتران و دفترباران اداره امور اسناد سازمان ثبت وسیله یکی از مأمورین خود یا سایر مأمورین سازمان ثبت یا ثبت محل تحقیقات لازم را انجام می‌دهد در صورتی که وقوع تخلف به نظر آن اداره محرز بود به تکلیف مقرر

در قسمت اخیر ماده ۲۱ عمل می‌شود.

با مقایسه ترتیبات قانونی مقرر در ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب با مقررات قانون دفاتر اسناد رسمی و آیین‌نامه اجرایی ماده ۳۷ قانون مزبور ملاحظه می‌شود که با وجود آنکه دادرسی انتظامی سردفتران و دفتریاران در تشکیلات قانونی و قضایی رسیدگی به تخلفات انتظامی سردفتران و دفتریاران پیش‌بینی گردیده و دارای موجودیت می‌باشد و لیکن معلوم نیست به چه دلیل هیچ نقش مؤثری برای دادسرا و دادستان انتظامی پیش‌بینی و ملحوظ نگردیده است.

ظاهراً با بررسی مواد قانون دفاتر اسناد رسمی و آیین‌نامه اجرایی ماده ۳۷ آن ملاحظه می‌شود که فقط در ماده ۲۳ آیین‌نامه اجرایی مرقوم نقشی جزئی برای دادستان در نظر گرفته شده است و آن نقش عبارتست از اینکه در صورتی که دادستان انتظامی در پرونده نقصی ملاحظه نکند به تنظیم کیفرخواست مبادرت می‌نماید در غیر این صورت پس از رفع نقص به وسیله اداره امور اسناد سازمان ثبت به تکلیف مزبور عمل خواهد کرد یکی دیگر از وظایفی که در آیین‌نامه مزبور برای دادستان پیش‌بینی شده است مربوط به مرحله پس از صدور حکم می‌باشد که در ماده ۲۷ آیین‌نامه در این رابطه مقرر شده است که رأی دادگاه به متخلف و دادستان ابلاغ می‌شود و دادستان می‌تواند ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ از حکم صادره شکایت نماید.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که برخلاف دادرسی عمومی و انقلاب، دادرسی انتظامی سردفتران و دفتریاران از نقش محدودی برخوردار بوده و از پروسه و جریان دادرسی و انجام تحقیق مقدماتی و کشف تخلف و جمع‌آوری دلایل و مدارک بسیار دور بوده و تنها وظیفه او صدور کیفرخواست می‌باشد. ترتیب مقرر در آیین‌نامه مزبور متأسفانه بسیار دور از سیاست حقوقی و رویه قضایی و به

شدت مخالف با ترتیبات مقرر برای دادرسی در سیستم‌های قضایی موجود می‌باشد زیرا معلوم نیست چه موجبی هست که با وجود آنکه دادستان انتظامی در مقررات پیش‌بینی شده و حضور دارد و آماده اجرای وظایف قانونی خویش می‌باشد موضوع تحقیقات مقدماتی بدون ارجاع و دستور و هدایت و راهنمایی او صورت می‌گیرد و تنها وقتی او از موضوع باخبر می‌شود که پرونده‌ای مفصل توسط سایر اشخاص تهیه گردیده و تنها وقتی به او ارجاع می‌شود که از وی تقاضای صدور کیفرخواست شده باشد و تا آن زمان وجود دادستان انتظامی محلی از اعراب نداشته گویی اصلاً انجام تحقیق مقدماتی و رسیدگی به اتهامات انتظامی سردفتران و دفترباران و شکایت از آنها و گزارشها و اعلام تخلفات علیه آنان احتیاج به رسیدگی قضایی توسط یک مقام قضایی ندارد و هرکسی می‌تواند به امور مزبور که لازمه آن شرایط و تشریفات و دانش خاصی می‌باشد بپردازد و در مورد اشخاص اظهارنظر نماید. بدین ترتیب این انتقاد نیز بر مقررات آیین‌نامه وارد است که چرا با وجود دادستان انتظامی کلیه تحقیقات مقدماتی بدون حضور و دستور و ارجاع او انجام می‌شود؟

اکنون بعد از ذکر این مقدمه به نقد و بررسی مواد فصل چهارم قانون دفاتر اسناد رسمی و مقررات آیین‌نامه اجرایی قانون مزبور که در ارتباط با مسایل مربوط به تخلفات انتظامی سردفتران و دفترباران می‌باشد پرداخته و مقررات مذکور را تجزیه و تحلیل می‌نماییم.